زیبایی شناسی در عرفان زرتشتی و مشترکات آن با عرفان مولانا جلال الّدین محمّد بلخی

سهیلا ذوقی[1]

چکیده

سابقه زیبایی شناسی را باید در میان اقوام کهن وباستانی جستجو کرد نخستین گامها را در این مسیر تمدن‌های ایران، هند،و یونانی برداشته‌اند و دستاوردهای خوبی را از خود به یادگار گذاشته اند. مکتب زیبایی پرستی در عرفان ایرانی و اسلامی با استفاده از دستاوردهای حکمت یونانی و اشراق شرقی وبه ویژه با بهره گیری از حکمت ایران باستان در قرون نخسین اسلامی شکل گرفته وبا استفاده از تعالیم قرآنی به مکتب بزرگی در عرفان اسلامی تبدیل شده است. البته بزرگان آن همگی ایرانی بوده و شیخ شهاب الدین سهروردی نیز در مرکز چنین جریانی قرار دارد.سهروردی نخستین شخصیتی است که به طور جامع به عرفان زرتشتی رسیده و ارکان آن را دریافته و در آثار خود آورده است.بسیاری از بزرگان و حکیمان ایرانی و اسلامی نیز به این حقیقت اعتراف کرده‌اند و سرچشمه عرفان و تصوف را در ایران باستان یافته اند. د ر این مقاله کوشش گردیده تا مقدماتی دربارۀ زیبایی شناسی د رعرفان زرتشتی و مشترکات آن با عرفان مولانا ارائه گردد تا زمینه برای تحقیقات مفصل تر فراهم آید.

کلید واژه: زیبایی شناسی، عرفان و تصوّف، زرتشت، نور، مولوی، اصالت زیبایی، عشق

---

1 - عضو هیأ ت علمی تمام وقت دانشگاه آزاد اسلامی مرکز نظرآباد و دانشجوی دکترای واحد کرج

مقدمه

زرتشت و مبانی عرفان زرتشتی

« زرتشترا» یا زرتشت پیامبر ایران باستان که بر اساس سنّت، در قرون ششم و هفتم قبل از میلاد به اوج شـــکوفایی خود رسید.(زنر،۱۳۷۱،ص۲۱۹) زرتشت به تبلیغ دین خود در میان اقوام ایرانی پرداخت، دین زرتشـــت از کهن ترین ادیانی است که حاوی مبانی و مایه‌های اصیل عرفانی بوده و برادیان شرقی وغربی تاثیر شگرف داشته است. سروده‌های زرتشت بیش از هر چیز سرشار از دریافت‌های معنوی وعرفانی است و با زبانی عارفانه سروده شده است.

درباره‌ی مبانی عرفانی در دین زرتشـــت همواره بحث شـــده و بـــه اندازه‌ی کافی شـــواهد و مدارک در اختیـــار بوده تا اندیشـــمندان را به این موضـــوع راهنمایی کند. نخستین شخصیتی که به طور جامع به عرفان زرتشتی رسیده و ارکان آن را دریافته و در آثار خود آورده اســـت شـــیخ شهاب الدین سهروردی است. او به خوبی با حکمت و فلســـفهٔ یونانی و حکمت اشـــراقی زرتشتی آشنایی داشـــته به روشنی بیان نموده که حکمت نوری و اشراقی زرتشتی منبعی عرفانی است که به حکمت یونان نیز راه یافته است او حکمت اشراقی و عرفانی را از ایران باستان دانسته است. در بین ایران شناسان معاصـــر نیـــز هانری کربن بیش از دیگران در همه‌ی آثار خـــود مانند ارض ملکوت به عرفان زرتشـــتی رسیده و در مطالعات تطبیقی خود آگاه یا ناخودآگاه به این حوزه راه یافته اســـت. این بزرگان، عرفان ایرانی و اســـلامی را ادامه‌ی عرفان زرتشتی دانسته‌اند در بررسی مبانی عرفان زرتشتی باید به این نکته اشاره کرد که گاهان و هفده سرودی که زرتشـــت ســـروده و از او به یادگار مانده است شامل شـــریعت و آموزشهای دینی نیســـت، بلکه الهام‌هایی شورانگیز ودریافتهایی عرفانی است که از نوعی تجربه معنوی حکایت دارد که روحی شیفته و عاشق با خداوند راز و نیاز می‌کند و گویی با نگاهی

۲۸۵ ◇◇◇

اســت. او می‌گوید: "کســی که این ســخنان را بــاور نمی‌دارد، بر او بــاد که روی در ریاضات بیاورد و از پیران وارســته یاری بخواهد، شــاید نوری بــر دل او بتابد و نور فــروزان را در عالم جبروت ببیند، و ذوات و اشــخاص ملکوتــی راببیند و انواری که هرمــس و افلاطون دیده‌اند بنگرد و تابش‌های مینوی یعنی روحانی را ببیند، چنان که حکیم دانشــمند پیشوای کامل، زرتشت آذربایجان از آن خبر داده است، در کتاب زند آنجــا که می‌گوید: جهان بر دو بخش اســت: جهان مینوی کــه عالم نورانی وروحانی است و گیتی که مراد از آن جهان ظلمانی وجسمانی می‌باشد.

و چون نور فیض دهنده و تابنده از عالم بالا بر نفوس فاضله به آنان نیروی درخشش و رای می‌بخشد و مانند آفتاب می‌درخشد، و این نور را به پارسی پهلوی "خرّه" می‌نامند، و چنان که زرتشــت گفته اســت، خرهٔ نوری است که از ذات پروردگار می‌درخشد، و به وسیله‌ی همین نور آفریدگان برخی بر برخی دیگر فرمانروایی می‌کنند و هر یک از آفریدگان پروردگار به نیروی آن نور می‌توانند کار یا هنری انجام دهد و بخشی از این نور که ویژهٔ پادشــاهان دانشمند می‌باشــد. آنرا "کیان خرّه" می‌گویند ورای تابش‌های مینوی را سرچشــمهٔ خرّه قرار داده و گفته اســت که خرّه وخرد یعنی تابش‌هایی که زرتشــت از آنها خبر داده است و پادشاه راســتگو، کیخسرو مقدس آن تابش‌ها را در عالم خلسه دید. چنان که در الواح گفته است"(سهروردی، ص۳۷۲)

آتش در عرفان نماد نور، عشــق، اشراق، خرد و پیوند با خداوند است که درعرفان جهانی عمومیّت دارد و در عرفان اســلامی و زرتشــتی نیز که بخشــهای اصلی عرفان ایرانی به شــمار می‌آیند همین مطلب دیده می‌شــود.آتش به صورت عشــق در عرفان حضور یافته و در همه کشــف و شــهودهای عارفان همواره نور و آتش به نوعی دیده می‌شود. در دین زرتشت نیز همواره خدای یکتا پرستیده می‌شده و نور و آتش برترین جلوه‌ی حق قلمداد می‌شده است.

۲۸۷ ◇◇◇

آن لـذّت می‌بریـم در هنر و طبیعت هر دو، وجود دارد و آدمیان، بسـته به میزان ذوق خود از آن بهره بر می‌گیرند.

سـابقه زیبایی شناسـی و زیبایی پرستی را بایسـتی در میان اقو ام کهن و باستانی جستجو کرد،تمدن‌های ایرانی، هندی، مصری، چینی، یونانی و دیگر تمدنهای شناخته شـده و ناشناخته، نخسـتین گامها را در این مسیر برداشته اند، و از دستاوردهای خود یادگارهـای جاویدانی را برای ما به یادگار نهاده اند. در فرهنگ باسـتان ایران به ویژه در مهر پرستی و آیین زرتشتی، شاهد گرایش همه جانبه به سوی زیبایی و نشانه‌هایی از زیبایی شناسـی هستیم. چنانکه آثار باستانی باقیمانده نیز بهترین راهنما در شناسایی معیارهای زیبایی در آن دوران است. در آیین مهر یا میترائیسم، زیبایی شناسی خاصی وجـود دارد که نور و روشـنایی سرچشـمهٔ همهٔ زیبایی‌ها تلقی گردیـده واین نتیجه دیده می‌شـود که زیبایی از زیبایی زاده می‌گردد. انعکاس این نظریه در شـرق وغرب عالم قابل پیگیری اسـت.این مطلب یکی از اساسـی ترین اصول مکتب جمال اسـت و مهمترین قانون زیبایی شناسـی در هستی،همین است که زیبایی را زیبایی به وجود می‌آورد.(افراسیاب پور، ۱۳۸۰،ص ۳۸-۳۷)

مطالعـه آثـار باقی مانـده از ایران باسـتان، دارای نتایـج زیبایی شناسـی جالبی اسـت همانگونه که پیشـتر اشـاره شـد در آیین مهر زیبایی چنین تحلیل شده است که زیبایی‌های مادی از نور و روشـنایی سرچشـمه می‌گیـرد و زیبایی‌های معنوی از نور روحانی که عبارت اسـت از مهر و دوسـت، میترا نام فرشـته یی اسـت در دین زرتشـت به معنی"دوسـتی و محبّت" از طرف دیگر میترا "فرشـتهٔ فروغ و روشنایی است"(اوشیدری،۱۳۷۱ ،ص۴۴۱) یعنی هر دو جنبهٔ زیبایی در میترا مشاهده می‌شود.

زیبایی شناسـی ایران باسـتان بیش از هر مکتبی به مکتب واقع گرا (رئالیسم) وبه رسمیّت شناختن تمام زیبایی‌های مادی و معنوی نزدیک است در ایران باستان به طور

۲۸۹ ◇◇◇

خداگونگی برداشته و ایزدی را دردرون خود جای داده است و این اندیشه در عرفان اســلامی با نام اســماء وصفات الهی آمده، که همهٔ خداشناسی عرفانی بر همین اساس استوار گردیده است.

زیبایی پرستی در عرفان اسلامی و رابطهٔ آن با عرفان پیش از اسلام

در مکتب زیبایی پرســتی یا جمال، عرفای بزرگی شــناخته شده‌اند که در هر قرن نمایندگان برجســتهٔ آن در عرصهٔ فرهنگی و معنوی ایران و اســلام حضور چشمگیر داشــته اند. اگر شیخ اشــراق را از دیدگاه عرفانی و فلسفی و بلکه در جایگاه تاریخی، اجتماعی و فرهنگی مورد مطالعه قرار دهیم، به یکی از بزرگان مکتب جمال می‌رسیم. حکمت اشــراق نیز ادامه یک جریان بزرگ عرفانی و فلســفی بوده که نه با سهروردی آغاز گردیده و نه با مرگ او به پایان رســیده اســت. مبانی عرفان آن در ایران،از یک مکتــب دیر پا حکایــت دارد که دوری شــکوفایی آن در قرن ششــم و هفتم هجری می‌باشد.شخصیت‌های دیگری در این مکتب سرنوشتی چون او داشته اند.اگرسهرودی در سال۵۸۷ ه.ق به اتهام کفر و زندقه شهید گردیده شصت سال پیش از او در سال۵۲۵ ه.ق عین القضات همدانی به همان اتهام وبه همان شیوه شهید گردیده و دیگر بزرگان این مکتب نیز از قرن‌ها پیش با همین اندیشــه به سر برده اند.مکتب زیبایی پرستی در عرفان ایرانی واسلامی با استفاده از دستاوردهای حکمت یونانی و با اشراق شرقی وبه ویژه با بهره گیری از حکمت ایران باستان، در قرون نخستین اسلامی شکل گرفته و با استفاده از تعالیم قرآنی به مکتبی بزرگ در عرفان اسلامی تبدیل شده است.البته بزرگان آن همگی ایرانی بوده و سهروردی نیز در مرکز چنین جریانی قرار می‌گیرد .حرکتی که با احمد غزالی(۵۲۰ق)، عین القضات (۵۲۵ق)، سنایی غزنوی(۵۲۵ق) به پیش آمده بود، پس از ســهروردی نیز با روزبهان بقلی(۶۰۶ق)، عطار نیشابوری(۶۱۸ق) ،اوحدالدین

۲۹۱ ◇◇◇

همه فرخندگی اســت،همه خرمی اســت،مبدأ اوّل(اهورامزدا) همه اش هســتی است وهستی همه اش خیر محض ومحض خیر است او هرگز بد و شر نیافریده است"(امام، ۱۳۵۳، ص ۱۱۱)

همانگونه که پیش تر اشاره شد، پیام اصلی زرتشت راستی و درستی از راه محبّت و عشق است که در عرفان اسلامی نیز به نام مکتب عشق زنده شده است، شیخ اشراق نیز عشــق مجازی را برای وصول به عشــق حقیقی دانسته، شعار اصلی مکتب جمال: المجــاز قنطرهٔ الحقیقهٔ، و با چنین اصلی تمام لذّت‌ها و زیبایی‌های زمینی را ســایه‌ای از زیبایی‌های آســمانی می‌داند.در مطالعه‌ی اندیشه‌های شیخ اشراق، به ویژه درباره‌ی عشــق و جمال، نزدیکی‌های فراوانی با عقاید روزبهان بقلی، ابن عربی، عطار و مولانا و دیگر بزرگان مکتب جمال مشاهده می‌شود.

زیبایی پرستی در عرفان مولانا و رابطه‌ی آن با عرفان زرتشتی

مولانــا جلال الدین محمّد بلخــی (۶۷۲-۶۰۴ ه.ق) در ۲۵۰۰غــزل و۱۶۰۰رباعی و قصیــده در دیــوان کبیــرو ۲۵۶۱۸بیت در مثنوی معنوی و در ســه اثــر منثور خود مجالس ســبعه،مکتوبات و فیه مافیه،دیدگاهی نسبت به مقولهٔ"زیبایی"ارائه می‌دهد که در حقیقت فلسفهٔ زیبایی شناسی او به شمار می‌آید.

عرفان سفری است معنوی،از صورت ظاهر جهان به سوی باطن آن، از ماده به معنا رفتن و این ســفر جنبهٔ زیبایی شناســی دارد، زیرا در عرفان و تصوف هر گامی که به سوی خدا برداشته شود یک مرتبه بر زیبایی‌ها افزوده می‌شود وهستی یک سره زیبایی اســت. امّا درجهٔ بالای آن زیبایی مطلق حقّ است و "نور" و "وجود" نیز همان زیبایی هســتند. سالک هر چه قدر از سطح به عمق می‌رود هم زیبایی‌های بیشتری را می‌بیند و هم زیبا می‌بیند:

۲۹۳ ◇◇◇

مولانا پیرو نظریهٔ وحدت وجود عرفانی است و این دیدگاه او جامع دیدگاه‌های دیگر دربارهٔ زیبایی می‌باشد.چون مرزی بین خدا و انسان و طبیعت قائل نمی‌شود. بی شک مولانا مانند دیگر عرفای ایرانی و اسلامی از نظریه‌های افلاطون و فلوطین وپیروان آنها تاثیر پذیرفته امّا هرگز خود را ازدر یافته‌های آنها محدود ننموده وبا استعانت از آموزه‌های قرآنی و وحی و با استفاده از کشف و شهود عرفانی و شخصی خود به نظریهٔ"وحدت وجود"جامعیتی داده که زیبایی شناسی خاصی را دربرداشته و انسان را تا جایگاهی بالا می‌برد که بتواند همه‌ی زیبایی‌ها را در زیر چتری فراگیر ببیند.به اختصار اینکه، هستی در ظاهر دچار کثرت و چهره‌های متفارت است، امّا در اصل و حقیقت دارای وحدت است. مولانا نظریهٔ وحدت وجود را در بسیاری از اشعار خود بیان نموده است . مانند:

پای تویی،دست تویی،هستی هر مست تویی　　بلبل سر مست تویی، جانبگلزار بیا
گوش تویی ،دیده تویی ،وز همه بگزیده تویی　　یوسف دزدیده تویی، برسر بازار بیا
(مولوی، ۱۳۷۰، ص ۳۶)

او می‌گوید:"خداوندا زهی نوری، لطافت بخش هر حوری"بلکه"جمالش آفتاب آمد، جهان او را نقاب آمد" یعنی جهان زیباست واصل زیبایی‌ها خداست ودر نهایت اینکه غیر از خدا چیزی نیست. درعرفان زرتشتی نظریهٔ وحدت وجود بر اهورامزدا و انوار قابل تطبیق است و این نکته را بیش از همه سهروردی دریاقته است."توجه سهروردی به حکمت زرتشت و خسروانی، بر همان پایهٔ وحدت وجود جلب شده است.صادر اوّل بهمن است از نورالانوار...یا ذات مطلق،یعنی اهورامزدا و خداوند.امّا مراتب بعدی به شرح خود او،پس از نور اقرب،انوار قاهره یا امشاسپندان،پس از انوار طولیه و پس از آن ایزدان و انوار عرضیه می‌باشند و استمرار در سیر نزولی،به تدریج به افزون شدن جرمانیّت و تیرگی می‌انجامد.زرتشت بنیاد حکمت خود را این چنین

۲۹۵ ◇◇◇

همهٔ وابســته‌های معشوق را زیبا ببیند و به این ترتیب،عشق نیز می‌تواند زیبایی آفرین باشــد،مولانا نیز هر چه را دوســت دارد زیبایی می‌بیند و در فیه مافیه می‌گوید: "قران همچو عروسی است" و عقیده دارد.

هزاران صورت زیبا بروید از دل و جان چـــو ابرعـــشق تو بـــارید درّ بی مـثال
(مولوی، ۱۳۷۰،ص ۲۳۳۱)

زیبایی‌ها انســان را عاشق می‌سازد،امّا عشــق نیز خود معجزه می‌کند و معشوق را زیبا جلوه می‌دهد:

هـــوای عشق جـــانان در ســـر ماست جـــمال گلـــشن جـــان منـــظر مـاست
(مولوی ،۱۳۷۰، ص ۱۱۸)

آتش زرتشتی در عرفان جمالی به عنوان "عشق " بروز می‌کند و معنی اصلی خود را در این جایگاه می‌یابد و زمانیکه زرتشت به نزد گشتاسب می‌رود آتشی را در دست دارد که ادعا می‌کند از بهشت آورده امّا او را نمی‌سوزاند این آتش همان گرمای عشق بود که در می، جمال و خرد ظهورمی کند و این همان گفتهٔ مولانا اســت که " هر که این آتش ندارد نیست باد " و این آتش در شراب معنوی و مو سیقی عرفانی و جمال معشوق جلوه می‌کند و عرفان ایرانی را یکسره به رنگ در می‌آورد.

آتـــش عشق اســـت کـــاندر می‌فتاد جـــوشش عـــشق است کاندر می‌فتاد
(مولوی، ۱۳۷۵،ص۵)

بنابراین جنبهٔ عرفانی آتشـــی که دردین زرتشت آمده همان عشقی است که مضمون ادبیات فارسی را تشکیل می‌دهد و همان عشقی است که مولانا حاصل عمر خود دانسته که "خام بدم پخته شـــدم " و همهٔ جنبش و حرکت هســـتی از گرمای این عشق می‌داند. مولانا توصیه می‌کند برای در یافت زیبایی‌ها باید عاشق شد، زیرا "عشق معراجی است سوی بام سلطان جمال " و بهترین راه برای زیبایی شناسی، عاشقی است.

۲۹۷ ◇◇◇

...جوی خمر و جوی آب وجوی شیر نـــیست جـــــز اوصـــاف پاک دلپـــذیر
(لاهیجی ،۱۳۸۱ ،صص۴۵-۴۴۴)

ازنظر مولانا، زیبایی‌های حقیقی و نور کامل را تنها از راه کشـــف و شـــهود قلبی و فنای در آن می‌توان دریافت زیرا انســـان نمی‌تواند به چنان نوری احاطه پیدا کند تا به درک آن نائل آید مگر تا زمانیکه با علم حضوری و بی وا سطه در آن وادی وارد شود و همـــهٔ تاریکی‌های مادی و نفســـانی را کنار بزند و اگـــر این پرده‌ها و حجاب‌ها را از برابر خود بردارد با جمال مواجه می‌شـــود. فنا جایگاهی است که در"وحدت شخصی وجود" دریافت می‌شود وعشق و عاشق و معشوق یکی می‌شوند:

کـــان جمال دل جـــــمال باقـی است درلبـــش از آب حـــــیوان ســـاقی است
خود هم او آب است و هم ساقی و مست هر سه یک شد چون طلسم تو شکست
(مولوی،۱۳۷۵،ص۲۰۷)

دیگر اینکه در اعتقاد مولانا همه چیز زیباســـت و در دیدار با زیبایی نیازی به هیچ قالب و چهارچوبی نیست کافی است که انسان چشم‌های خود را باز کند.مولانا توصیه می‌کند که اگراز چاه بیرون آیید و اگر چشم‌ها راه شستشو دهید زیبایی را خواهید دید "همه جمال تو بینم چو چشم باز کنم"

"در یشـــت سوم اوستا یعنی فروشی یشت گفته شده که فروشی یا فروغ و فرّ است که باعث نظم و قانون در هستی گردید.و در اسلام همهٔ فرشتگان و ملائک ارادهٔ الهی را متحقق می‌سازد. اهوره مزدا است که بدان آفریدگان را پدیدار ساخت، بسیار و خوب، بسیار و زیبا، بسیار و دلکش، بسیار و کارامد، بسیار و درخشان " است پس در هستی غیر از فرّ اهورا مزدا چیزی نیســـت و ظلمت‌ها همگی عدم و نیســـتی هستند. بنابر این همانطور که پیش تر اشـــاره شد در دین زرتشـــت نیز همهٔ آفریده‌های خدا زیباست و خدا منشأ همهٔ زیبایی‌ها به شمار می‌آید.هر زرتشتی وظیفه داشت که دیوان را از خود

۲۹۹ ◇◇◇

فصلنامه‌ی تخصصی زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

۳۰۱ ◇◇◇

فصلنامه‌ی تخصصی زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇